به عبارت دیگران

از تنهایی در مسیر حق نترسید!

به تعبیر امام علی(ع): «در راه حق و آیین درست نباید از تنهایی وحشت داشت». باید در این راه قدم برداشت و استقامت کرد.

در این صورت قوای فعال عالم به مساعدت انسان می‌شتابد و به پیروزی وی کمک می‌کنند؛ کسانی که از گوشه و کنار و در میان مردم [از] دور و نزدیک کمک می‌کنند. افکار عمومی، وجدان مردم، تسهیلات و توفیقاتی که در اثر کار خیر نصیب انسان می‌شود. این همه؛ همان قوای همراه و مظهر یاری ملائکه [است]. نتیجه آنکه جهان و قوای آن در یاری خوبان و رهروان طریق حقیقت است. نکته شایان توجه آنکه حق‌جویی و صلاح و درستی باید با استقامت همراه باشد.

سیدموسی صدر
نای و نی
علی حجتی کرمانی
انتشارات موسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام صدر
صفحه ۵۳

***

گلایه امیرالمؤمنین از آگاهان جامعه

جاهلُکم مُزدادٌ و عالِمُکم مُسَوِّف.
نادانان شما پرتلاش و آگاهان شما تن‌پرور و کوتاهی ورزند.

امام علی(ع)
نهج‌البلاغه
محمد دشتی
مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان
حکمت ۲۷۵، صفحه ۳۴۹

***

کاری که سینما می‌کند...

تماشاگر در سینما اغلب از خود سلب اختیار می‌کند و سحر فیلمساز در او اثر می‌کند. و به تبعِ اشباح و تصاویر می‌خندد، گریه می‌کند، می‌ترسد، عشق می‌ورزد، احساس نفرت می‌کند، لذت جنسی به او دست می‌دهد و گاه دچار جنون می‌شود و راهی آسایشگاه روانی.

و بدین‌طریق در نهایت به عالمی می‌رود که بیخودی برایش حاصل می‌شود. او دیگر خود نیست، بلکه مسخ در اشباح شده است و فیلمساز با ایجاد امواجی موهوم به هر جا که خواسته او را کشانده است. بیننده فیلم‌های سینمایی جنایی یا اروتیک اغلب در جست‌وجوی نحوی غفلت از خود و استغراق در غیر است.

از این حیث فیلمساز با ساحت خیالی و وهمی و به تعبیر افلاطونی با ساحت شهوی و عصبی، یعنی ساحت غیرعقلانی وجود بشری و از نظرگاه دینی با ساحت دنیوی بشر سروکار دارد.

او تماشاگر را در حالت تعلیق روانی نگاه می‌دارد و حیله‌های روانی را بر ایشان اعمال می‌کند. از اینجا رابطه سینما با بیننده نوعی رابطه تسخیری است که در آن بیننده بر اثر کشش و جاذبه‌ای مقاومت‌ناپذیر مسحور می‌شود.

البته این جاذبیت و کشش نه به کمالات انسانی بلکه به ضعف‌های او برمی‌گردد.

محمد مددپور
سیروسلوک در سینما
انتشارات برگ
صفحه ۲۸

***

ساعت دیواری یولاند چه شد؟

در همان روزها نام «یولاند» را برای اپرای «دختر شاه رنه» انتخاب کرد، که نام قهرمان زن این داستان بود. متن موسیقی یولاند ۱۶ سپتامبر به پایان رسید. و هنرمند ما به سازبندی پوئم سمفونیک «وُی وُد»، که مدتی قبل در تفلیس نوشته بود، مشغول شد. چشم او سالم بود و خلقی خوش داشت و برای کار آماده بود. تنها اتفاقی که چند روز او را متأثر کرد، آن بود که در اوایل آگوست، دزدی به خانه او دستبرد زد و ساعت دیواری زیبایی را که نادژا در سال ۱۸۸۸ به او هدیه داده بود، دزدید. چایکوفسکی این ساعت را که یادگار آن عشق معنوی و آسمانی بود بسیار گرامی می‌داشت. اما چند ماه بعد از این ماجرا، روزی مأموران پلیس به او خبر دادند که دزد را گرفته‌اند. شرح بقیه ماجرا را از خود چایکوفسکی بشنویم:

«امروز به مرکز پلیس رفتم تا آن دزد را ببینم. آن مرد وقتی چشمش به من افتاد، از مأموران خواست که ما را با همدیگر تنها بگذارند تا همه چیز را اعتراف کند. مأموران ما را به اتاق مجاور بردند. وقتی تنها شدیم دزد خود را روی پای من انداخت و با خواهش و التماس تقاضای بخشش کرد. در جوابش گفتم که او را از پیش بخشیده‌ام و خیالش از این بابت آسوده باشد. دزد بیچاره کمی آرام شد، آن وقت از او خواهش کردم که بگوید آن ساعت دیواری را در کجا پنهان کرده و چگونه باید آن را به دست آورد؟ آن مرد لال شده بود. اصلاً حرف نمی‌زد. ناچار چند بار خواهش خود را تکرار کردم و برای او گفتم که این ساعت چرا اینقدر از نظر من اهمیت دارد. و او سکوت را شکست و گفت که منظور مرا می‌فهمد ولی اشکال کار اینجاست که اصلاً به خانه من نیامده و آن ساعت را ندزدیده است!»

هربرت ولستوک
زندگی پراضطراب چایکوفسکی
محمد مجلسی
نشر دنیای نو
صفحه ۴۴۱

پیامبر اعظم(ص): هر کس پیرمردی را به‌خاطر پیری او گرامی بدارد خداوند او را از سختی و هراس روز قیامت در امان قرار خواهد داد.

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی
صاحب‌امتیاز و مدیرمسؤول: محمد آخوندی
مدیرعامل: رضا شکیبایی
سردبیر: سید عابدین نورالدینی
نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر(عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲ تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۳ نمابر: ۶۶۴۱۴۱۳۷
پیامرسان: vatanemrooz@ پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
چاپ: موسسه جام‌جم برتر برنا توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰
وطن امروز

نگاهی به زوایای مصوبه «شهر کودکان و نوجوانان» و ابهامات پرشمار آن

مهم اما نامفهوم

در بند «چ» ماده ۸۹ برنامه هفتم پیشرفت، وزارت آموزش‌وپرورش مکلف شده است از طریق کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، به بخش غیردولتی برای ایجاد «شهر کودک و نوجوان» کمک کند. عنوان این حکم، حامل نوید نهادسازی تازه‌ای در حوزه تربیت غیررسمی است اما در عمل متن برنامه هفتم توسعه به هیچ‌وجه مشخص نکرده بود «شهر کودک» به چه معناست. با تصویب آیین‌نامه اجرایی این برنامه در هیات دولت، پرسش‌های بنیادین درباره چیستی، چرایی و چگونگی این نهاد تازه‌وارد بیش از پیش برجسته شدند، چراکه تصویب این طرح هم هیچ چیزی به اطلاعاتی که باید درباره مفهوم شهر کودک مشخص می‌شد، اضافه نمی‌کرد.

اینکه تربیت نسل آینده و قرار دادن آنها در مسیر درست زیست فردی و اجتماعی یکی از وظایف مهم سیاست‌گذاران کلان کشور است را همه می‌دانند و تقریبا هر روز از ضرورت اتخاذ رویکردهای تربیتی متناسب برای کودکان و نوجوانان ایرانی صحبت می‌شود و خلأهای موجود در این زمینه از زاویه‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. همه لااقل در لفظ معترف هستند که فرهنگ چه اهمیتی دارد و این را هم همگی تایید می‌کنند که تربیت کلان فرهنگی در مقطع کودکی و نوجوانی افراد پایه‌گذاری می‌شود و این دوره سنی حساس باید به واقع جدی گرفته شود. با این حال به نظر نمی‌رسد در این زمینه راهبرد مشخصی تعیین شده باشد که با نسل جدید چه باید کرد و چطور باید غیر از آموزش اخلاقیات فردی توسط خانواده، نهادهای کلان جامعه هم این افراد را دارای هدف، مسؤولیت‌پذیری اجتماعی و سوگیری‌های فرهنگی کند. احساس مسؤولیت در خانواده‌ها یا نهادهای غیرحاکمیتی نمی‌تواند باعث ساقط شدن مسؤولیت از گردن حاکمیت شود؛ چه اینکه اولاً خانواده‌ها ممکن است خود در بعضی موارد برای تربیت فرزندان به راهنمایی نیاز داشته باشند و حتی خیرخواهی صددرصد هم نمی‌تواند برابر با صلاحیت صددرصد در امور تربیتی باشد. ثانیاً ممکن است همه کودکان و نوجوانان به یک میزان به امکانات تربیتی دسترسی نداشته باشند یا سطح خانواده‌ها یکسان نباشد. در اینجاست که نقش حاکمیت و خدمات همگانی آن بهتر خود را نشان می‌دهد. در سال‌های اخیر بحث‌های زیادی بر سر عدالت آموزشی صورت گرفته بود که یک موضوع اجتماعی قابل توجه است اما تا به حال کمتر درباره عدالت تربیتی و فرهنگی سخن گفته شده است. کودک یا نوجوانی که به محیط‌های تربیتی مناسب دسترسی نداشته یا دسترسی‌اش کمتر بوده، به وضوح نسبت به کودکان دیگر در شرایط فرهنگی ناعادلانه‌تری رشد یافته است. بحث‌های آموزشی که مربوط به تحصیلات و رتبه‌های کنکور و معدل مدرسه و دانشگاه می‌شوند، با کمیت‌هایی مثل نمرات و رتبه‌ها قابل اندازه‌گیری‌اند اما کسی به این توجه نکرده که بسیاری از کودکان و نوجوانان این کشور نه فقط در زمینه آموزش و تحصیلات، بلکه در زمینه پرورش و تربیت فرهنگی هم نسبت به دیگران به امکانات کمتری دسترسی داشته‌اند. توجه به همین موارد بدیهی است که مساله قانونی تحت عنوان مجوز تأسیس «شهر کودک» را به‌شدت عجیب‌تر می‌کند. اولاً در این قانون دولت از خود سلب مسؤولیت کرده و آن را به بخش خصوصی واگذار می‌کند و این در حالی اتفاق می‌افتد که مشکل اصلی امروز جامعه ما عدم حضور بازیگران بخش خصوصی با نیات تجاری نیست. یک مشکل عمده در شرایط حال حاضر، عادلانه و یکسان نبودن دسترسی به امکانات است که تنها با ورود مسؤولیت‌پذیرانه دولت به موضوع حل می‌شود. در وضعیتی که این شرایط عادلانه نشده باشد، حتی افراد برخوردار که می‌توانند فرزندان‌شان را در محیط‌های فرهنگی بهتری تربیت کنند هم متضرر خواهند شد، چرا که اگر فرهنگ عمومی ارتقا پیدا نکند، زیست در چنین جامعه‌ای برای افراد بافرهنگ هم سخت می‌شود. نکته دوم که قضیه را عجیب‌تر هم می‌کند، مشخص نبودن معنای دقیق این برنامه است. در قانون برنامه هفتم توسعه نام و عنوان «شهر کودک» ذکر شده و مراجع اعطای مجوز تأسیس چنین مراکزی مشخص شده‌اند اما ابداً معلوم نمی‌شود شهر کودک به چه معناست و بازیگران بخش خصوصی هم طبیعتاً نباید بدانند که مجوز چه چیزی را از این به‌بعد می‌توانند بگیرند. قضیه باز هم جایی عجیب‌تر می‌شود که توجه کنیم هیات دولت در همین روزها اجرایی شدن این طرح را به تصویب رساند و در ابلاغیه‌های این تصویب‌نامه هم ذره‌ای از آن ابهامات سابق برطرف نشد. چنین چیزی به واقع کم‌سابقه است که یک قانون یا برنامه با اینکه قسمت مهمی از آن خطاب به بخش خصوصی نگارش شده، بدون ذره‌ای توضیح درباره چیستی‌اش از چند مرحله عبور کند و تصویب شود و در بهترین حالت فقط واضعان آن بدانند که معنایش چیست. با این وصف نه‌تنها مشکل عدالت تربیتی و فرهنگی همچنان حل نشده باقی خواهد ماند، بلکه ابهاماتی درباره دلیل این همه گنگی در صورت‌بندی یک قانون به وجود می‌آید. آیا تنها افراد خاصی حق دارند از معنای واقعی این مجوزها مطلع شوند و برای اخذ آن اقدام کنند؟ نمی‌توان به چنین پرسشی پاسخ قطعی داد اما می‌توان واضعان این قانون و تصویب‌کنندگان اجرایی شدن آن را بابت این همه گنگی که به شکل سوء و ناصوابی هم می‌تواند تفسیرپذیر باشد، به چالش کشید. در صورتی که کشور نیازمند توسعه زیرساخت‌های سرگرمی و تربیتی برای کودکان و نوجوانان است، دولت کار را به بخش خصوصی سپرده که طبیعتاً بنا به اقتضائات اقتصادی این نوع واسپاری‌ها، عده‌ای از افراد جامعه به دلیل توان مالی کمتر، از دایره دریافت خدمات بیرون می‌مانند. سپس معلوم می‌شود که اساساً مشخص نیست صدور مجوز چه چیزی را به فلان نهادهای دولتی سپرده‌اند که این قضیه، چه موضوع مورد بحث مجوز یک فعالیت آموزشی و تربیتی برای کودکان بود و چه هر نوع مجوز دیگری در هر شاخه‌ای، پرسش‌های مربوط به خود را به دنبال داشت. در ادامه اندکی به جزئیات این طرح، مراحل تصویب آن و ابهاماتی که در تصویب شدنش وجود داشته پرداخته شده است.

■ ابهامات تودرتو

همه می‌دانند که برنامه‌های توسعه، قرار است اهداف کلان کشور را در حوزه‌های مختلف محقق کند و چنانکه اشاره شد، بند «چ» ماده ۸۹ برنامه هفتم، در ظاهر به دنبال تقویت زیرساخت‌های تربیتی و فرهنگی برای کودکان و نوجوانان است اما در متن حکم، هیچ اشاره‌ای به مساله‌ای مشخص، خلأ نهادی، یا هدف قابل سنجش نشده است. به عبارت دیگر، معلوم نیست این حکم قرار است چه مساله‌ای را حل کند.

واژه «شهر» در ادبیات تربیتی و فرهنگی، بار معنایی سنگینی دارد؛ از طراحی شهری متناسب با کودک تا تجربه‌های یادگیری در فضاهای عمومی. اما آنچه در بند «چ» ماده ۸۹ برنامه هفتم توسعه آمده، مؤسسه‌ای است که با مجوز کانون و توسط بخش غیردولتی تأسیس می‌شود. این تقلیل مفهومی، نخستین نشانه از ابهام ساختاری این مصوبه است. در هیچ‌یک از اسناد قانونی پیش از این هم تعریف مشخصی از ماهیت شهر کودک و نوجوان ارائه نشده بود.

مساله بغرنج بعدی اما جایی است که این برنامه توسط دولت از مراحل قانونی اجرا عبور می‌کند. آیین‌نامه اجرایی که مهرماه ۱۴۰۴ به تصویب هیات دولت رسید، به جای رفع ابهام، آن را تعمیق کرد. این آیین‌نامه، اهدافی کلی و آرمانی برای این مؤسسات برمی‌شمارد، مثل: تقویت ایمان، اخلاق اسلامی، پرورش فکری، استعدادپروری، مهارت‌آموزی، علم‌آموزی، سلامت و بهداشت. این گستره اهداف، بدون تعیین ساختار، مدل اجرایی، یا نوع خدمات، شبهه‌ای از «همه‌چیز و هیچ‌چیز» بودن این نهادها را ایجاد می‌کند. این مصوبه ممکن است زمینه‌ساز گسترش نهادهای غیردولتی با کارکردهای نامشخص و متداخل با مهدکودک‌ها، مراکز فرهنگی، یا مدارس غیررسمی شود. آن هم در فضای خاصی که تجربه‌های پیشین در حوزه مهدکودک‌ها نشان داده نبود چارچوب روشن، منجر به ناهماهنگی، موازی‌کاری و کاهش کیفیت خدمات تربیتی می‌شود. همچنین، نقش کانون پرورش فکری در این میان مبهم است؛ آیا صرفاً مجوزدهنده است یا ناظر، یا شریک محتوایی؟ و چرا توسعه مراکز کانون و اتصال‌شان به مدارس محله در برنامه نیامده است؟

اگر بخواهیم این مصوبه را به‌درستی تحلیل کنیم، باید از منظر سیاست‌گذاری فرهنگی و تربیتی به آن نگاه کرد: آیا هدف، رفع خلأ در زیرساخت‌های تربیتی غیررسمی است یا صرفاً ایجاد فرصت‌های اقتصادی برای بخش خصوصی؟ آیا کانون پرورش فکری، با سابقه و مأموریت فرهنگی‌اش، در این مسیر نقش راهبردی دارد یا صرفاً مجوزدهنده است؟

در ماده ۱، شهر کودک و نوجوان به‌عنوان «مؤسسه‌ای» تعریف شده که با مجوز کانون و توسط بخش غیردولتی تأسیس می‌شود. در ماده ۲، اهدافی چون تقویت ایمان، اخلاق اسلامی، پرورش فکری، استعدادپروری، مهارت‌آموزی، علم‌آموزی، سلامت جسمی و روانی و ارتقای سبک زندگی سالم ذکر شده‌اند. این فهرست، جامع اما فاقد اولویت‌بندی، مدل اجرایی یا شاخص‌های سنجش است.

در غیاب تعریف روشن، چند سناریو قابل تصور است:

- **رجیلو امیلیا (ایتالیا):** شهر یادگیری‌محور با طراحی شهری متناسب با کودک، مشارکت والدین و فلسفه تربیتی مشخص.
- **کیدزانیا:** شهر نقش‌آفرینی با تمرکز بر تجربه مشاغل، مهارت‌های اجتماعی و یادگیری مشارکتی.
- **خانه‌های بازی اسکاندیناوی:** فضاهای آزاد برای بازی خلاق، تعامل اجتماعی و رشد روانی کودک. البته هیچ‌یک از این مدل‌ها در آیین‌نامه مورد اشاره قرار نگرفته و الگوی طراحی خدمات، ساختار فضا، یا تجربه کودک در مصوبه غایب است. این غیبت، موجب می‌شود مؤسسات شهر کودک و نوجوان، بدون چارچوب مفهومی، صرفاً به مراکز سرگرمی یا تجاری تبدیل شوند. به‌علاوه اگر هم قرار بر اجرایی کردن هر کدام از این مدل‌ها یا ترکیبی از آنها باشد، در شرایطی که به این مساله هیچ اشاره دقیقی نشده، راه‌های شناسایی آسیب‌های احتمالی متاثر از تفاوت زیست‌بوم فرهنگی ایران با آن کشورها مسدود شده است.

■ نقش کانون پرورش فکری؛ راهبری یا مجوزدهی؟

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، نهادی فرهنگی با سابقه‌ای بیش از نیم‌قرن است. مأموریت این نهاد، تولید و ارائه خدمات فرهنگی، تربیتی و هنری برای کودکان و نوجوانان است اما در آیین‌نامه شهر کودک و نوجوان، نقش کانون صرفاً به مجوزدهنده تقلیل یافته است. این تقلیل، با مأموریت فرهنگی کانون در تضاد است. اگر قرار بود برای کانون در ۵ سال آینده تکلیفی تعیین شود، توسعه کمی خدمات مراکز کانون و اتصال‌شان با مدارس محله، از جمله گزینه‌های منطقی بود اما این مسیر، در مصوبه جدید نادیده گرفته شده است.

تعارض مأموریتی و خطر نهادهای شترگاوپلنگ، معضل دیگری است که با این شیوه مبهم سیاستی امکان رخ نمودن دارد. مؤسسات شهر کودک و نوجوان ممکن است با مهدکودک‌ها، خانه‌های بازی، مراکز فرهنگی و مدارس ابتدایی تداخل مأموریتی پیدا کنند. در غیاب تعریف روشن، ممکن است نهادهایی با کارکردهای متداخل، کیفیت نامشخص و مأموریت‌های پراکنده شکل بگیرند؛ همان‌طور که در تجربه مهدکودک‌ها دیده‌ایم.

این وضعیت نه‌تنها موجب ناهماهنگی در نظام تربیتی کشور می‌شود، بلکه زمینه‌ساز گسترش نهادهایی است که به جای حل مساله، خود به مساله تبدیل می‌شوند. در چنین شرایطی، نظارت، ارزیابی و سیاست‌گذاری مؤثر، دشوار و پرهزینه خواهد بود و کانون همان نقش نظارتی را هم نخواهد توانست به درستی ایفا کند.

■ پیشنهادهای اصلاحی

مصوبه «شهر کودک و نوجوان» در وضعیت فعلی، بیش از آنکه راه‌حل باشد، مساله‌ساز است. بازتعریف مفهومی، طراحی مدل اجرایی و بازآرایی نقش نهادهای فرهنگی، می‌تواند این مصوبه را به بستری برای ارتقای تربیت غیررسمی تبدیل کند اما در غیاب این اصلاحات، خطر گسترش نهادهای بی‌تعریف، موازی‌کار و کم‌کیفیت، بیش از پیش جدی است. برای تبدیل این مصوبه از یک نهادسازی مبهم به یک سیاست تربیتی مؤثر، پیشنهادهای زیر قابل طرح است:

۱- تعریف دقیق مفهوم «شهر کودک و نوجوان»: بازنگری در واژه «شهر» و تعیین چارچوب فضایی، اجتماعی و تربیتی آن، با الهام از تجربه‌های جهانی.

۲- تدوین مدل تربیتی و طراحی خدمات: ارائه الگوی اجرایی برای تجربه کودک، طراحی فضا، محتوا و تعامل با خانواده و مدرسه.

۳- بازتعریف نقش کانون پرورش فکری: ارتقای نقش کانون از مجوزدهنده به ناظر محتوایی، شریک تربیتی و راهبر فرهنگی.

۴- تدوین سازوکار هماهنگی با نهادهای موجود: تعیین مرز مأموریتی با مهدکودک‌ها، خانه‌های بازی و مدارس و طراحی نظام ارزیابی و نظارت.

۵- ایجاد پایگاه داده ملی برای رصد مؤسسات: ثبت، ارزیابی و تحلیل عملکرد مؤسسات شهر کودک و نوجوان در قالب سامانه‌ای ملی برای سیاست‌گذاری مبتنی بر داده.

تشخیص اشتباه، تجویز خطرناک

ادامه از صفحه اول

وقتی هر نظام سیاسی پایدار، چنین آرمان‌هایی را بر دوش می‌کشد، طبیعی است بر سر اولویت‌ها و ابزارها غبار اختلاف برخیزد؛ چه رسد به سرزمینی که در تاریخ چند هزار ساله خود، شاهد طلوع و غروب بی‌شمار نظام‌های سیاسی بوده است. هیچ‌یک از آن الگوهای موفقی که سریع‌القلم به ما نشان می‌دهد، یک‌شبه و با واردات نظریه‌ای بی‌نقص به اوج نرسیده‌اند.

تاریخ توسعه در کره‌جنوبی، چین یا حتی قدرت‌های غرب، تاریخ دهه‌ها و سده‌ها جدال‌های داخلی، منازعات سیاسی خونین و آزمون و خطاهای پرهزینه است. مسیر چین از ابتدا در هاله‌ای از ابهام بود، کره‌جنوبی میان یوغ دولت توسعه‌گرای نظامی و فریادهای دموکراسی‌خواهی در نوسان بود و حتی سنگاپور کوچک، مدل بی‌بدیل خود را نه از یک تئوری، بلکه از دل کوران کشمکش‌های طاقت‌فرسای سیاسی - هویتی بیرون کشید. آنچه امروز چون نظریه‌ای شفاف و پیروزمند به نظر می‌رسد، در حقیقت عصاره پالایش‌شده همان فرآیندی است که در ظاهر «سردرگم‌کننده» می‌نماید. این کشورها به شکلی که تصور می‌شود، نظریه‌ای را وارد نکردند، بلکه در بطن همین جدال‌های فکری و سیاسی، نظریه و مسیر توسعه خود را ساختند. چشم بستن بر این حقیقت تاریخی و فروکاستن بحث‌های عمیق درونی ایران به «سردرگمی تئوریک»، چیزی جز نادیده گرفتن جوهر تکامل ملت/ دولت‌ها و پاک کردن صورت مساله نیست. یک نگاه عمیق، مقایسه ایران با بسیاری از این الگوها را از بنیان فرومی‌ریزد. جامعه ایران، به دلیل تاریخ پرفرازونشیب خود، همواره در حال تعریف و دفاع از هویت خویش بوده است. آنچه ایشان «سردرگمی تئوریک» می‌نامد، اتفاقاً گواهی بر پویایی ملتی است که هرگز در لاک خود فرونرفته و نسبت به سرنوشت خویش بی‌تفاوت نبوده است، بلکه بی‌وقفه کوشیده نسبت خود را با جهان پیرامون بازتعریف کند.

در چنین بستری، هیچ مساله‌ای حتی در قلب اقتصاد، نمی‌تواند صرفاً امری فنی و کارشناسی باقی بماند. هر تصمیم بزرگ اقتصادی، بی‌درنگ به آوردگاهی هویتی تبدیل می‌شود. برای مثال، پیوستن به سازمان تجارت جهانی، تنها محاسبه‌ای مبتنی بر هزینه/ فایده نیست، بلکه میدان نبرد میان استقلال و وابستگی است. خصوصی‌سازی، تنها بهینه‌سازی منابع معنا نمی‌شود، بلکه معرکه تقابل عدالت اجتماعی و انباشت ثروت است و بین‌المللی شدن، نه صرفا استراتژی رشد، بلکه انتخابی سرنوشت‌ساز میان ادغام در نظم موجود و صیانت از عزت و کیان ملی تلقی می‌شود.

بحث بر سر درستی یا نادرستی این دوگانه‌ها نیست و اینکه چرا مسائل، هویتی شده هم پرسش مهم دیگری است که در جای خود قابل بحث است، بلکه سخن از توصیف دقیق واقعیتی است که پیچیدگی مسائل را صدچندان می‌کند. آری! شاید در جوامعی که چنین تاریخ پرتلاطمی را از سر نگذرانده‌اند و سنگرهای هویتی‌شان کمتر آماج حمله بوده، بتوان اقتصاد را چون علم مدیریتی محض و جدا از این بارهای سنگین به کار گرفت اما در ایران، هر نسخه اقتصادی، پیش از هر چیز باید از این فیلتر بنیادین عبور کند؛ این سیاست، با تصویری که ما از خودمان به عنوان ملتی با آرمان‌های مشخص داریم، چه نسبتی برقرار می‌کند؟ و البته پرسش بلافاصله بعد این است: این آرمان‌ها از نگاه جامعه چیست؟ یافتن پاسخی برای آن، خود چالشی دیگر است. نادیده گرفتن این عمق هویتی، علت اصلی شکست بسیاری از طرح‌های اقتصادی‌ای است که روی کاغذ، بی‌نقص می‌نمایند.

■ مقایسه‌های گمراه‌کننده، سیاست‌گذاری را به بیراهه می‌برد

یکی از تأمل‌برانگیزترین فرازهای تحلیل سریع‌القلم، استناد به مدل‌های موفق جهانی است اما سیاست‌های موفق، همچون دارو، نسخه‌هایی نیستند که برای هر دردی شفابخش باشند. قابلیت انتقال آنها به بستری دیگر، نیازمند پیش‌شرط‌هایی است که درباره ایران غایبند. تحلیل ایشان، اگرچه در لایه توصیف، فریبنده است اما بر پایه مقایسه‌هایی از اساس مع‌الفارق و گمراه‌کننده بنا شده که با چشم‌پوشی بر تفاوت‌های بنیادین، به نتایجی شتاب‌زده می‌رسد.

نخستین و آشکارترین مغالطه، نادیده گرفتن مقیاس و ساختار است؛ مقایسه ایران، این دولت-تمدن باستانی با جغرافیای یک قاره، جمعیت ۹۰ میلیونی و موزاییکی پیچیده از اقوام و اقلیم‌ها، با کشورهایی چون سنگاپور و امارات، از ریشه خطاست. این دو، بنادری کوچک و هاب‌های خدماتی هستند که هویت‌شان بیشتر بر پایه واسطه‌گری و اتصال به اقتصاد جهانی تعریف شده است. آنها دغدغه تأمین امنیت غذایی جمعیت عظیم، مدیریت منابع آب در سرزمینی خشک یا حفظ تمامیت ارضی در مرزهایی پرچالش را ندارند. اقتصاد آنها می‌تواند بسادگی یک شرکت بزرگ مدیریت شود.

از سوی دیگر، مکزیک نیز نمونه‌ای است که سرنوشت توسعه‌اش با بندی ناگسستنی به همسایه شمالی‌اش گره خورده و استراتژی‌اش بر مبنای وابستگی ساختاری پیش می‌رود. ویتنام با جذب سرمایه خارجی به پیشرفت جهید اما این فرآیند نه با کوچک‌سازی دولت، بلکه در چارچوب دولتی آهنین با بروکراسی هدایتگر رخ داد. ترکیه نیز در دوره‌های کلیدی رشد خود، از لنگر همگرایی با اروپا برای ایجاد انضباط نهادی بهره برد؛ امکانی که برای ایران به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکش فراهم نبوده است.

دومین لایه نقد، به عمق هویت و رسالت ژئوپلیتیک بازمی‌گردد. تحلیل ایشان، تفاوت بنیادین در مأموریت ملی و جایگاه در نظم بین‌الملل را به کلی مسکوت می‌گذارد. کشورهایی چون مکزیک، ترکیه یا ویتنام، راهبرد توسعه خود را در چارچوب پذیرش و همسازی با ساختار قدرت جهانی تعریف کرده‌اند. آنها برای کسب سهمی بیشتر از ثروت جهان، حاضر به پذیرش قواعد بازی و تقسیم قدرت در عرصه بین‌المللی شده‌اند اما نظام جمهوری اسلامی ایران، بر اساس انتخابی تاریخی و جوشیده از اعماق هویت ملی، پروژه خود را بر مبنای استقلال و بازتعریف همین قواعد بنا نهاده است. شاید گفته شود نظام سیاسی می‌تواند رسالتش را تغییر دهد اما این انتخاب، صرفا تصمیمی سیاسی نیست؛ امری اجتماعی و برآمده از تطوری تاریخی است. جمهوری اسلامی در مقطعی از تاریخ ایران ایستاده که استقلال به یکی از دال‌های مرکزی گفتمانش تبدیل شده و این فرآیند، در واقع پاسخی به یک نیاز تاریخی است، نه صرفا انتخاب نظام سیاسی.

سرانجام، سومین مغالطه، ساده‌سازی نقش دولت در الگوهای موفق است؛ تحلیل ارائه‌شده، دوگانه‌ای کاذب میان دولت بزرگ ناکارآمد و بخش خصوصی کارآمد ترسیم می‌کند. حال آنکه داستان موفقیت غول‌هایی چون چین و ویتنام، داستان کوچک‌سازی دولت نیست، بلکه دقیقاً برعکس، داستان دولت بسیار قدرتمند، استراتژیست و مداخله‌گر است. در این مدل، دولت از اقتصاد خارج نمی‌شود، بلکه به مغز متفکر و رهبر ارکستر آن بدل می‌شود و با هدایت هوشمندانه اعتبارات، حمایت هدفمند از صنایع صادراتی و مدیریت راهبردی سرمایه‌گذاری خارجی، بخش خصوصی را به ابزاری در خدمت تحقق اهداف ملی تبدیل می‌کند.

این دولت‌ها نه‌تنها کوچک نشدند، بلکه در حوزه‌های راهبردی، متمرکزتر، برنده‌تر و کارآمدتر عمل کردند. اینکه این کشورها واقعا نمونه‌های قابل دفاع هستند یا نه، محل بحث نیست، صرفا از این جهت درباره آنها صحبت شده که در سخنان ایشان مورد اشاره قرار گرفته‌اند.

■ دولت تنها بنگاه اقتصادی نیست؛ مرکز ثقل معنایی است

حتی اگر فرض سریع‌القلم را بپذیریم که آشفتگی بر سیاست‌گذاری ما حاکم است، ریشه آن را نه صرفا در اقتصاد، بلکه باید در مسائل هویتی جست‌وجو کرد. سپردن ثروت به خارجی‌ها هم بدون داشتن حکمرانی قدرتمندی برای نظارت بر انتقال دانش و فناوری، می‌تواند به وابستگی‌های کشنده و فرسایش قدرت چانه‌زنی ملی بینجامد.

فروکاستن مساله ایران به «شکل» دولت نیز خطایی مهلک است؛ دولت در ایران فقط یک بنگاه اقتصادی نیست، بلکه کانون ثقل معنایی است. هر برنامه و سیاستی در هر حوزه‌ای که این لایه عمیق معنایی را نادیده بگیرد، حتی اگر از نظر فنی بی‌نقص باشد، با دیوار بلند عدم پذیرش اجتماعی روبه‌رو خواهد شد. چالش ایران، فقر نسخه و نظریه نیست؛ اصالت و عظمت پروژه ایرانی است. از اساتیدی چون سریع‌القلم انتظار می‌رود این پیچیدگی را به رسمیت بشناسند و در تحلیل‌های خود، به جای پاک کردن صورت مساله، به عمق آن شیرجه بزنند.